



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيِّ عَنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ ابْنِ ظَبْيَانَ قَالَ أَتَى عَمْرُؤُا بِامْرَأَةٍ مَجْنُونَةٍ قَدْ زَنَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَقَالَ عَلِيُّ (ع) أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةِ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَخْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ .

از نظر سند باید عرض کنیم هرچند که در سند این خبر افرادی مثل ابن ظبیان و أعمش که توثیق نشده اند وجود دارند ولی حدیث به قدری در میان عامه و خاصه مشهور و معروف است که نمی توان به سند آن خدشه کرد . شیخ صدوق در خصال جلد ۱ ص ۹۳ ، علامه مجلسی در بحار جلد ۳۰ ص ۶۸۰ و شیخ مفید در ارشاد باب اول که مربوط به قضاوت های امیرالمومنین (ع) است این خبر را ذکر کرده اند . در جلد ۵ از کتاب المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی که متعلق به عامه است از صحاح سته أهل سنت این خبر را نقل کرده و همچنین این خبر در مسند احمد بن حنبل جلد ۱ ص ۱۱۶ و جلد ۶ ص ۱۰۰ نقل شده ، خلاصه اینکه این حدیث به قدری در میان عانه و خاصه مشهور و معروف است که نمی توان به سند آن خدشه کرد حتی ابن ادریس که به خبر واحد عمل نمی کند مگر اینکه مقترن به قرائنی باشد که موجب علم شود ، نیز در چند جای سرائر به همین حدیث استدلال کرده بنابراین وثوق به صدور حدیث که مبنای ما نیز در حجیت خبر واحد است کافی می باشد که دیگر در سند حدیث بحث نکنیم و به سراغ متن و دلالت آن برویم .

بعضی ها گفته اند رفع القلم عن الصبی یعنی اینکه هر امری که در آن قصد معتبر از صبی صادر شود کاین لم یکن می باشد و مثل نائم و مجنون قصدش اثری ندارد

بحثمان در بلوغ به عنوان اولین شرط از شروط متعاقدين بود ، ابتدا عرض کردیم که آیه ۶ از سوره نساء دلالت دارد بر عدم جواز تصرف صغیر در مال خودش منتهی آیه هم بر اعتبار بلوغ و هم بر اعتبار رشد دلالت داشت ، گفتیم از آیه استفاده می شود که چه با إذن ولی و چه بدون إذن او تصرف صبی غیر بالغ در مال صحیح و نافذ نیست .

گفتیم که روایات مربوط به بحث ما سه دسته هستند : دسته اول دلالت دارند بر عدم جواز بیع و شراء صبی که در آنها جواز و عدم جواز معیار است یعنی بدون إذن ولی جائز نیست و با إذن او جائز است . دسته دوم احادیث « رفع قلم » هستند که دلالت دارند بر اینکه قلم از صبی مرفوع است . دسته سوم اخباری هستند که دلالت دارند بر اینکه : « عمد الصبی خطأ » .

روایات دسته اول را مورد بررسی قرار دادیم و اما دسته دوم روایاتی هستند که دلالت دارند بر اینکه صبی رفع القلم می باشد و شیخ انصاری (ره) نیز در مکاسب از عده ای از فقهاء نقل کرده که فرموده اند عقد صبی از این جهت باطل است که صبی مرفوع القلم می باشد .

صاحب وسائل در جلد اول از وسائل در باب ۴ از ابواب مقدمة العبادات خبری را نقل می کند که بر این مطلب (رفع قلم صبی) دلالت دارد ، خبر مذکور خبر ۱۱ از باب ۴ می باشد ، خبر این است : « وَ فِي الْخِصَالِ

در حالی که بیع و شراء از امور قصديه هستند و در آنها قصد إنشاء لازم می باشد پس در نتیجه عقد صبی صحیح نمی باشد .

خوب واما در مورد معنای « قلم » باید عرض کنیم که بعضی ها گفته اند رفع قلم یعنی اینکه شارع مقدس نسبت به صبی قلم تکلیف را برداشته چه الزامی باشد و چه غیر الزامی و چه تکلیفی باشد و چه وضعی باشد در حالی که ما در بیع صحت می خواهیم که از احکام وضعیه می باشد و همچنین در بیع وجوب وفاء به عقود می خواهیم که از احکام تکلیفیه می باشد و امثال ذلک بنابراین وقتی قلم تکلیف از صبی برداشته شده تمام عقود او باطل است .

برخی گفته اند رفع قلم یعنی اینکه قلم مؤاخذة از صبی برداشته شده ، بلکه منتهی ما عرض می کنیم که بالاخره سیئات و حسنات هم معلول تکالیف هستند لذا وقتی شارع منشأ که تکالیف باشند را بردارد دیگر حسنات و سیئات نخواهند بود بنابراین رفع قلم به معنای مؤاخذة نیست بلکه به معنای رفع تکلیف از طرف شارع می باشد که تقریب استدلال به عرضتان رسید .

ظاهراً قلم در اینجا به معنای مؤاخذة می باشد و از حدیث اینطور فهمیده می شود که تکلیفی که برداشته شده تکلیف الزامی موجب مؤاخذة و عقاب است یعنی عقاب و مؤاخذة ندارد و دیگر تکالیف غیر الزامی و احکام وضعیه را شامل نمی شود .

مطلب دیگر آنکه بحث ما چند جهت دارد ؛ اول تصرفات صبی با اذن ولی ، دوم تصرفات صبی بدون اذن ولی و بحث سوم که شیخ اعظم و صاحب جواهر

مطرح کردند آنکه صبی مسلوب العبارة است و عبارتش کاین لم یکن می باشد که ما باید ببینیم آیا مسلوب العبارة بودن صبی از حدیث رفع در می آید یا نه؟

ما عرض می کنیم تا به حالا ما آیه و روایاتی را خواندیم که مربوط به عدم جواز تصرفات مالی صبی بود و هیچ دلیلی بر مسلوب العبارة بودن صبی مثل نائم و مجنون نداریم و حدیث رفع هم فقط رفع مؤاخذة را بیان می کند و بر مسلوب العبارة بودن صبی دلالت ندارد و احکام وضعی در مورد صبی جاری می باشد و در فقه ما نیز مواردی وجود دارد که احکام وضعی در مورد صبی جاری می شود ، مثلاً اگر ایغاب حاصل شود (یعنی کسی دیگری را وطی کند) در این صورت مادر مفعول و این علت بر فاعل حرام می شوند و بنت مفعول نیز و این نزلت بر فاعل حرام می شوند و همچنین خواهر مفعول نیز بر فاعل حرام می شود ، خوب حالا اگر صغیر غیر بالغ وطی کند باز احکام مذکور برایش ثابت و جاری می باشد و همچنین اگر زنا کند حد بر طرف مقابل جاری می شود ، بنابراین ما می خواهیم بگوئیم آنچه که مرفوع است قلم مؤاخذة می باشد اما اگر صبی کاری کند که موضوع محقق شود چه مربوط به خودش باشد مثل ضمان در شکستن کوزه و چه مربوط به غیر باشد مثل زنا و ایغاب ، در این صورت چنین احکام وضعی رفع نمی شوند ، ملخص کلام اینکه حدیث رفع به درد ما نمی خورد زیرا فقط بر رفع مؤاخذة تکلیفاً دلالت دارد در حالی که بحث ما در صحت و بطلان معاملات می باشد .

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد ان شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی علی

محمد آله الطاهرین